

صفات ياران امام حسين عليه السلام

حجت الاسلام والمسلمين علي محمدی خراسانی

## مقدمه

در این گفتار به معرفی کوتاهی از برخی یاران امام حسین علیه السلام در کربلا و درس‌های مهمی که از مکتب این بزرگان می‌توانیم فرا بگیریم، خواهیم پرداخت.

یاران حضرت ابا عبدالله علیه السلام در یک نگاه کلی به دو دسته تقسیم می‌شوند؛

۱- بنی‌هاشم: برادران، فرزندان، برادرزادگان و سایر منسوبین؛ مثل حضرت

زین‌العابدین علیه السلام، حضرت عباس بن علی علیه السلام، حضرت زینب کبری

عقیله‌البشر علیه السلام، حضرت علی اکبر علیه السلام، حضرت قاسم بن الحسن علیه السلام، حضرت

حسن مثنی جد سادات طباطبائی عالم و حضرت مسلم بن عقیل که این بزرگوار را

معرفی خواهیم کرد، که هر کدام مکتبی از تربیت و انسان‌سازی را دایر کردند و

در این گفتار مورد نظر ما نمی‌باشند.

۲- غیر بنی‌هاشم از یاران باوفای آن امام عظیم الشان که به تأیید امام علیه السلام،

یارانی باوفاتر از آنان وجود ندارد. از میان این عده به معرفی نه نفر می‌پردازیم:

هانی بن عروه، قیس بن مصهر صیداوی، حبیب بن مظاهر اسدی، مسلم بن عوسجه،

حرین یزید ریاحی، زهیر بن قین، سعید بن عبدالله حنفی، عمرو بن قرظۀ انصاری،

عمرو بن جناده که با معرفی جناب مسلم بن عقیل ده برنامه مفید، تشکیل می‌شود.

## مسلم بن عقیل بن ابی طالب بن عبدالمطلب بن هاشم

خاندان ابوطالب پرافتخارترین خاندان در تاریخ اسلام است، خود او که پس از پدرش عبدالمطلب، سید قریش بود و به گفته علامه مجلسی رحمته الله: «اجمعت الشیعه علی ان اباطالب لم یعبد صنماً قطّ واته کان من اوصیاء ابراهیم الخلیل علیه السلام!»؛ شیعیان اتفاق نظر دارند که ابوطالب هرگز در برابر بت سجده نکرد و همانا از اوصیای ابراهیم خلیل و پیرو دین توحیدی جدش، ابراهیم بود.<sup>۲</sup> در اینجا تنها به کلامی از ابن ابی الحدید معتزلی<sup>۳</sup> بسنده می‌کنیم: من به خود اجازه نمی‌دهم که از تعظیم ابوطالب ساکت بمانم و بدین امر قیام نکنم؛ چرا که نیک می‌دانم که اگر ابوطالب نبود، ستون خیمه اسلام برپا نمی‌شد و نیک می‌دانم که او بر گردن تمام مسلمانان عالم تا روز قیامت حقی دارد که واجب است، سپس حق او را با دو بیت زیر ادا می‌کند:

و لو لا ابوطالب وابسنة  
 اما مثلّ الدین شخصاً فقاما  
 فذاک بمکه آوی وماما  
 وهذا یثرب جسی الحماما

۱. بحارالانوار: ج ۳۵، ص ۶۶.

۲. برای شناخت بیشتر رک: بحارالانوار، ج ۳۵.

۳. شرح نهج البلاغه: ج ۱۴، ص ۸۴-۸۳.

اگر ابوطالب و پسرش [علی عَلَيْهِ السَّلَامُ] نبودند دین برپا نمی‌ماند.  
آن یکی [ابوطالب] در مکه شب و روز حامی پیامبر بود و این دیگری  
[علی عَلَيْهِ السَّلَامُ] در مدینه ده سال تمام در رکاب پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ جان‌فشانی کرد.  
همسر او جناب فاطمه بنت اسد بن‌هاشم که برای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مادری کرد،  
فرزندانش را گرسنه نگه می‌داشت؛ ولی اجازه نمی‌داد پیامبر گرسنه بماند، آنان  
لباس کافی نداشتند؛ ولی اجازه نمی‌داد پیامبر برهنه بماند...  
فرزند ابوطالب: دخترش جناب ام‌هانی؛ بزرگ زنی که معراج پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از  
خانهٔ او شروع شد.

پسرش امیرمؤمنان که از کودکی تا پایان عمر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شاگرد اول مکتب  
او و وارث علوم و معارف رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، بلکه جان رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود که:  
وانفسنا وانفسکم.

فرزند دیگرش حضرت جعفر طیار است که رسول گرامی اسلام بالاترین  
هدیهٔ معنوی؛ یعنی نماز معروف جعفر طیار را که اکسیر اعظم و کبریت احمر  
است، به ایشان اهدا کردند.

بالاخره فرزند دیگر ایشان، حضرت عقیل پدر بزرگوار جناب مسلم است و در  
عظمت ایشان همین بس که رسول گرامی فرمود: «انّی احبّ عقیلاً حیّین حبّاً  
له وحبّاً لحبّ ابی طالب له»<sup>۱</sup> من دوگونه عقیل را دوست دارم؛ یکی به‌خاطر  
خودش و دیگری به‌خاطر این که ابوطالب او را دوست می‌داشت. بدیهی است که  
دوست‌داشتن پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ براساس احساسات و عواطف قومی، قبیله‌ای و نژادی  
نیست، بلکه براساس فضیلت و کمال است.

برخی عقیل را سرزنش می‌کنند که به شام و نزد معاویه رفت و آمد می‌کرد؛ ولی جریان زیر نشان عظمت او است که در سفری به شام، معاویه گفت: از لشکریان برادرت علی و لشکریان من بگو، چه دیدی؟ عقیل گفت:

لقد مررت بعسکر اخی فاذا لیل کلیل رسول الله ونهار کنهار. الا ان رسول الله لیس فیهم، و ما رأیت فیهم الا مصلیا و لا سمعت الا قارئاً و مررت بعسکرک فاستقبلنی قوم من المنافقین ممن نفر برسول الله لیله العقبه.<sup>۱</sup>

به لشکریان برادرم مرور کردم، در حالی که شب آنان مانند شب رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و روزشان مثل روز آن حضرت بود و تنها رسول خدا در میان آنان نبود [ولی جان رسول خدا که امیرمؤمنان ولی خدا باشد، در میان آنان بود] در میان آنان ندیدم، مگر نمازگزارنده و نشنیدم، مگر قرائت کننده. [همه سرگرم عبادت، بندگی و خودسازی بودند] ولی به لشکریان تو گذشتم، پس گروهی از منافقان را دیدم که در لیله‌العقبه، شتر رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را رم داده بودند.

مسلم در دامان چنین پدری تربیت شد و در عظمت خود مسلم، این بس که ۲۸ سال عمر کرده و محضر سه امام معصوم عَلَيْهِمُ السَّلَامُ را درک و شاگردی کرده تا خود، استاد گردیده‌است. هشت سال زمان امیرمؤمنان، ده سال دوران امامت حضرت مجتبی عَلَيْهِ السَّلَامُ و ده سال دوران امامت اباعبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَامُ را درک کرده‌است.

۱. الشهید مسلم بن عقیل: عبدالرزاق المقرّم، ص ۲۷.

بزرگ‌ترین افتخار او دو چیز است: ۱- نایب خاص امام حسین علیه السلام و سفیر کبیر حضرت به سوی مردم کوفه است که برای بیعت‌گرفتن او را به کوفه فرستاد و در نامه به اهل کوفه چنین نوشت:

... وَأَنَا بَاعْتُ الْيَكْمَ بَاخِي وَابْنَ عَمِّي وَتَقْتِي مِنْ أَهْلِ بَيْتِي  
مَسْلَمِ بْنِ عَقِيلٍ فَإِنَّ كُتُبَ آلِي أَتَتْهُ قَدْ اجْتَمَعَ رَأْيُ مَلَائِكَةٍ وَ دَوَى  
الْحَجِيِّ وَالْفَضْلِ مِنْكُمْ عَلَى مِثْلِ مَا قَدِمْتُ بِهِ رَسَلَكُمْ وَقَرَأْتُ فِي  
كُتُبِكُمْ فَأَتَى أَقْدَمَ عَلَيْكُمْ وَشِيكَاً أَنْشَاءَ اللَّهُ...<sup>۱</sup>

اینک من برادرم و پسر عمویم [مسلم‌بن‌عقیل] و کسی را که در میان اهل بیتم مورد اعتماد من است، به سوی شما روانه داشتم، اگر او به من بنویسد که خواستهٔ بیشتر مردم و نظر افراد آگاه، همان است که در نامه‌های شما منعکس گردیده، من نیز انشاءالله به سرعت به سوی شما حرکت خواهم نمود...

باید حضرت مسلم از فقیهان بنی‌هاشم، عالمان خاندان رسالت، اتقیاء لشکریان حق و سیاست‌مداران جبههٔ حق باشد تا به عنوان نمایندهٔ تام‌الاختیار امام حسین علیه السلام در کوفه عمل کند و به رتق و فتق امور بپردازد.

۲- افتخار دیگر مسلم این است که به گفتهٔ آیت‌الله مامقانی رحمته الله علیه:

هو سيّد السعداء واول الشهداء وسفير سيّد الشهداء الى اهل الكوفة وجلالته مما لا يفي بها قلم ولا يحيط بها رقم؛<sup>۲</sup>

۱. سخنان حسین‌بن‌علی علیه السلام: ص ۵۱.

۲. تنقیح المقال فی علم رجال: ج ۳، ص ۲۱۴.

مسلم آقای سعادت‌مندان عالم و اولین شهید راه امام حسین علیه السلام و سفیر سیدالشهدا به سوی اهل کوفه است و جلالت او را قلم یارای نوشتن ندارد.

چند خاطره از دوران کوتاه زندگی مسلم در کوفه که هر کدام درس آموز است.

۱- عبیدالله بن زیاد به بهانه عیادت، به منزل هانی بن عروه آمد، هانی و شریک بن اعور، وقتی خبردار شدند که ابن زیاد به خانه هانی می‌آید، مسلم نیز در خانه او پناه گرفته بود، نقشه کشیدند همان شب مسلم با شمشیرش کار ابن زیاد را تمام کند و غائله ختم به خیر شود، مسلم را در پشت پرده مخفی کردند. ابن زیاد آمد، هر چه هانی علامت داد، مسلم واکنش نشان نداد، سرانجام ابن زیاد بوی دسیسه احساس کرد، به سرعت از منزل هانی خارج شد. آنان به مسلم گفتند: چرا ابن زیاد را به قتل نرساندی؟ او گفت: دو امر مانع شد تا دست به این کار زنم؛ اول: علی علیه السلام از رسول خدا نقل کرد که فرمود: «انّ الایمان قید الفتک فلما یفتک مؤمن»<sup>۱</sup>؛ ایمان، فریب کاری را زنجیر کرده و هیچ مومنی اهل نیرنگ نیست.

دوم: همسر هانی دست به دامنم شد و گریه کرد که ابن زیاد را در خانه من نکشی.

درس مهم این خاطره نشان دادن چهره زشت، مکر و نیرنگ به تاریخ است، مسئله مسلم و امثال او یک تصفیه حساب شخصی و کینه‌های جاهلی و قبیله‌ای نیست که به هر وسیله‌ای متوسل شوند تا به هدف برسند، مقصد، زنده نگاه داشتن

ارزش‌های انسانی الهی است که تا دامنه قیامت دنیا بر وفا، مردانگی و جوانمردی مسلم آفرین می‌گوید و درود می‌فرستد. اگر مسلم آن مرد پلید را مخفیانه می‌کشت، تاریخ مسلم را سرزنش می‌کرد؛ ولی مردان خدا اهل غدر نیستند، در تاریخ خوبان عالم، یک مورد فریب مشاهده نمی‌شود. آنان به‌قدری پایبند به اصول انسانی و اخلاقی هستند که حاضرند جان بر سر پیمان بگذارند؛ ولی غدر نکنند. آری، غدر شایسته مرد نماهای نامردی؛ مثل ابن‌زیاد و لشکریان اوست که به مسلم امان دادند؛ ولی وقتی او دست از قتال کشید، او را دستگیر کردند و به دارالاماره بردند و دست‌بسته به ابن‌زیاد تحویل دادند.

۲- در آن شب تنهایی و غربت، یک بانوی با ایمان به نام طوعه به مسلم پناه داد تا ثابت کند که در مسیر فضایل انسانی جنسیت مطرح نیست و یک زن در میان یک شهر نامرد، مردانگی کرد و مسلم را پناه داد و نام خود را در شمار زنان بزرگ و پاک‌باز تاریخ بشر ثبت کرد.

۳- وقتی او را به دارالاماره آوردند، نه به ابن‌زیاد نگاه کرد، نه سلام کرد، نه خضوع و کرنش و وقتی گماشته ابن‌زیاد اعتراض کرد: «ألا تسلّم علی الامیر؟»؛ چرا به امیر سلام نکردی؟». با یک دنیا شهامت، قاطعیت و ایمان فرمود: «آته لیس لی بامیر...؛ او امیر من نیست».

۴- وقتی مسلم شد که او را خواهند کشت، به عمر سعد سه وصیت کرد که در رأس آنها این است؛ من در کوفه هفتصد درهم بدهکار شده‌ام، زره و شمشیرم را بفروش و دینم را ادا کن. آری برای مردان خدا حق الناس در درجه اول از اهمیت قرار دارد و می‌دانند که تا حقوق مردمان ادا نشود، اهل نجات نیستند.

۵- در زیارتنامه ایشان می‌خوانیم: السلام علیک ایها العبد الصالح المطیع

الله ورسوله ولامیر المؤمنین والحسن والحسین علیهما السلام؛ سلام بر تو ای بنده شایسته خدا که نشانه بندگی‌ات این است که مطیع محض خدا و رسول خدا و



امیرمؤمنان و امام حسن و امام حسین علیهم السلام بودی. این بزرگ‌ترین درس مکتب مردان الهی و حضرت مسلم است و به هر مقامی رسیدند، به خاطر همین ویژگی بود. عـ وقتی فرمان صادر شد که مسلم را بالای دارالاماره برده و گردن بزنند، مامور ابن‌زیاد او را بالا می‌برد، در حالی که وی مرتب خدای را تسبیح می‌کرد، تکبیر می‌گفت، استغفار می‌کرد و می‌فرمود: «اللهم احکم بیننا و بین قوم کذبونا و غرّونا و خذلونا و قتلونا».

سپس دو رکعت نماز به‌جای آورد که مومنان به هنگام سختی‌ها از نماز کمک می‌گیرند و بدان پناه می‌برند «واستعينوا بالصبر والصلوة» و رو به مدینه نمود. بر امام حسین علیه السلام سلام کرد و به شهادت رسید. در پایان سخن رسول گرامی را در فضیلت حضرت مسلم نقل می‌کنیم که مقدمه ذکر مصیبت باشد. شیخ صدوق از ابن عباس نقل می‌کند:

علی علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا عقیل را دوست داری؟ فرمود: آری به خدا قسم او را دوبار دوست دارم، یک‌بار به خاطر خودش و یک‌بار به خاطر اینکه ابوطالب او را دوست می‌داشت. سپس فرمود: ای علی فرزند عقیل [مسلم] در راه دوستی فرزند تو [حسین علیه السلام] کشته می‌شود و تا قیامت چشم مومنان بر او می‌گردد و فرشتگان مقرب بر او درود و صلوات می‌فرستند، سپس پیامبر گریه کرد تا اشک‌های مبارکش بر سینه جاری گشت، سپس فرمود: «الی الله اشکو ما تلقی عترتی من بعدی؛ به خدا شکایت می‌برم از آنچه پس از من بر سر عترتم می‌آید».

## هانی بن عروه

دومین شهید پرافتخار راه امام حسین علیه السلام هانی بن عروه است. او پیرمردی است که بیش از نود سال عمر کرده است؛ ولی جوانمرد است، مثل اصحاب کهف که سالخوردگانی بودند؛ ولی به خاطر ایمانشان، قرآن از آنان به "فتیه" یعنی جوانمرد تعبیر کرده است. از اشراف و بزرگان کوفه است، سرور قوم خویش است، از قاریان بزرگ قرآن کریم است، رهبری قبیلهٔ مراد را دارد که وقتی سوار بر مرکب می‌شد، چهارهزار نفر زره پوش سواره و هشت هزار نفر پیاده در رکاب او حرکت می‌کردند، وقتی هم‌پیمانان او از قبیلهٔ کنده به او ملحق می‌شدند، سی هزار سوار او را همراهی می‌کردند، بنابراین از نظر موقعیت اجتماعی، دارای موقعیت ممتازی است که دل بستگی به آن می‌تواند، پابند هر انسان نیرومند و قدرتمندی باشد؛ چنان که خیلی‌ها اسیر قدرت و موقعیت خویش هستند و این امور آنان را از یاد خدا باز می‌دارد و بت آنها می‌شود که "کلّ ما شغلک عن الله فهو صنمک"؛ ولی امثال هانی سوار بر قدرتنده، نه اسیر دست‌بستهٔ آن.

او همراه امیرمؤمنان بود و در هر سه جنگ جمل، صفین و نهروان، از یاران فداکار ایشان بود و سختی‌های زیادی را در این جنگ متحمل شده بود، از مکتب

مولایش آداب فراوانی فراگرفته بود، همچنین او از صحابه رسول خدا ﷺ نیز هست که پیامبر ﷺ را باایمان دیده و درک کرده است.

سیدین طاووس در کتاب مزارش در مورد هانی زیارت مخصوصی دارد که در فرازی از آن چنین آمده:

العبد الصالح الناصح لله و لرسوله و لاميرالمومنين و الحسن و الحسين عليهم السلام، اشهد أنك قتلت مظلوماً، اشهد أنك لقيت الله و هو راض عنك بما فعلت و نصحت، و اشهد أنك بلغت درجة الشهداء و السعداء بما نصحت الله تعالى و لرسوله ﷺ مجتهداً و بذلت نفسك في ذات الله و مرضاته<sup>۱</sup>.

ظاهراً سید بن طاووس این عبارات را از زیارات و کلمات معصومین علیهم السلام گرفته والا بیان نمی کرد؛ زیرا شبیه بدعت است که از شأن سید به دور است، بر فرض هم روایت نباشد؛ ولی شهادت امثال سیدین طاووس به آن فضیلتها کفایت می کند؛ زیرا همه علمای مذهب، توثیقات سید را می پذیرند.

### چند خاطره آموزنده از هانی

۱- مامقانی رحمته الله در رجالش می نویسد:

عبیدالله زمانی که توسط جاسوسانش از محل اختفای مسلم آگاه شد، به خانه، هانی آمد و گفت: باید مسلم را تحویل دهی یا هانی را به دار الأماره احضار کرد و خواهان تسلیم مسلم شد. هانی گفت: هرگز مسلم را تحویل نمی دهم. میهمان خود را

تحویل تو دهم که به قتل برسانی؟! ابن زیاد: سوگند به خدا که او را تحویل ما می‌دهی! هانی: نه به خدا قسم او را تحویل نخواهم داد. ابن زیاد اشاره کرد هانی را نزدیک آوردند. سپس با تازیانه یا عصایی که در اختیارش بود، بر دماغ، گونه‌ها و پیشانی هانی کوبید و آنقدر زد تا دماغ هانی شکست، خون بر جامه‌هایش جاری شد، گوشت‌های پیشانی و گونه‌ها پاره‌پاره شد، تا آنجا که عصا شکست، شروع کرد به کتک‌زدن تا آنجا که او را شهید کردند. آری استقامت مردان الهی در راه آرمان‌ها، این‌گونه است که تا پای جان بر سر پیمان می‌مانند و جان می‌دهند و نقض پیمان نمی‌کنند.

۲- در گفتگوی دیگری هانی به ابن زیاد گفت:

والله لو كانت رجلى على طفل من اطفال هذا البيت ما رفعتهما حتى تقطع؛

به خدا قسم اگر کودک خردسالی از کودکان این خاندان [امام حسین و اهل بیت او] در زیر پایم پنهان شده باشد، هرگز پاها را برندارم تا زمانی که قطع شود.

کنایه از اینکه به هیچ قیمتی از حمایت و یاری این خاندان دریغ نمی‌کنم. این اوج ولایت‌مداری، عشق، ارادت و ایمان او به خاندان عصمت است. به یاد کلامی از شهید محراب شهید مدنی می‌افتیم که فرموده بود:

حاضر م بدنم زیر پای امام باشد، تا به همان اندازه امام بالا رود و به اسلام خدمت کند.

۳- روزی در شام، در حضور معاویه و جمعیت فریاد زد: العجب لمعاویه یرید ان یقسرنا علی بیعت ابنه یزید و حاله حاله و ما ذاک والله بکائن؛ شگفتا از معاویه که می‌خواهد ما را بر بیعت با پسرش یزید مجبور سازد، در حالی که حال یزید بر کسی پوشیده نیست [جوانی خام، هوسباز، سگ‌باز، میمون‌باز، قمارباز و شراب‌خور] به خدا قسم چنین چیزی نشدنی است. آری مردان مومن، شجاعت و شهامت بیان حق را دارند!

### درس‌های مکتب هانی بن عروه

**الف) استقامت و پایداری در راه حق:** تا آنجا که بیش از نود سال دارد؛ ولی از مجاهدت باز نمی‌ایستد، به حضرت مسلم پناه می‌دهد، نقشه قتل ابن‌زیاد را در خانه‌اش طراحی می‌کند، ابن‌زیاد هر چه اصرار کرد، مسلم را تحویل نداد تا در این راه شهید شد. «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ»؛ و هشت پیام و مزدگانی به آنان می‌دهند: ۱- أَلَّا تَخَافُوا، ۲- وَلَا تَحْزَنُوا، ۳- وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ، ۴- نَحْنُ أَوْلِيَاؤُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ، ۵- وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ، ۶- وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ، ۸- نُزُلًا مِّنْ غَفُورٍ رَّحِيمٍ.

۱. تنقیح‌المقال فی علم رجال: ج ۳، ص ۲۹۰-۲۸۹.

۲. فصلت: ۲۲-۳۰.

ب) **بندگی خدا:** که در زیارت نامه‌اش ذکر شد و بزرگ‌ترین ویژگی یاران امام حسین علیه السلام همین بندگی است که در شب و ظهر عاشورا و در تمام دوران کربلا نشان دادند.

در روایت صحیح از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم:

انَّ الله تبارک و تعالی اتَّخذ ابراهیم عبداً قبل ان یتَّخذہ نبیاً، و انَّ

الله اتَّخذہ نبیاً قبل ان یتَّخذہ رسولاً و انَّ الله اتَّخذہ میمولا قبل ان

یتَّخذہ خلیلاً، و انَّ الله اتَّخذہ خلیلاً قبل ان یجعلہ اماماً.<sup>۱</sup>

مقامات و درجات معنوی حضرت ابراهیم را می‌شمارد که مقام نبوت، مقام رسالت، مقام خلّت و مقام امامت است که اوج همه مقامات معنوی است؛ ولی حضرت صادق علیه السلام تمام اینها را در سایه بندگی ابراهیم می‌داند که نخست خدا او را به عنوان بنده پذیرفت، سپس مقامات داد.

ج) **ولایت‌مداری:** تمام یاران شهید امام حسین علیه السلام عاشق ولایت، امامت، خاندان عصمت و طهارت بودند و حاضر بودند جان خویش را فدای ولایت کنند، نه تنها فدای ولی‌الله و انسان کامل، بلکه فدای یکی از فرزندان اهل بیت علیهم السلام کنند.

### قیس بن مصهر صیداوی

سومین شهید راه امام حسین علیه السلام، قیس بن مصهر صیداوی است. نامه جناب مسلم در منزلگاه حاجز به امام حسین علیه السلام رسید که در آن از آمادگی کوفه سخن گفته بود. امام علیه السلام نامه‌ای نوشت و به دست قیس داد تا به کوفه برساند، حضرت در نامه خبر داده بود که روز ترویبه (هشتم ذی الحجه) از مکه حرکت کرده‌ام، آنان را به استقامت دعوت کرده بود و چنین آورده بود: رسولم قیس را به سوی شما فرستادم تا کارها سامان پذیرد و خود به زودی می‌آیم. قیس سوار بر اسب با شتاب به سوی کوفه می‌آمد. به قادسیه که رسید، توسط حصین بن نمیر و دژخیمان‌ش دستگیر شد، او نامه امام علیه السلام را در دهان نهاد و جوید و خورد تا کسی از مضمون نامه آگاه نشود. او را نزد ابن‌زیاد بردند. ابن‌زیاد: تو کیستی؟ قیس: از شیعیان امیرمؤمنان علی علیه السلام هستم. ابن‌زیاد: چرا نامه را جویدی و خوردی؟ قیس: تا تو از مضمون آن آگاه نشوی. ابن‌زیاد: نامه را چه کسی و برای چه کسانی نوشته بود؟ قیس: نامه را امام حسین علیه السلام به گروهی از کوفیان نوشته بود که نام آنان را نمی‌دانم. ابن‌زیاد خشمگین شد، گفت: بالای منبر برو و دروغ‌گوی پسر دروغ‌گو؛ یعنی حسین بن علی را لعنت کن. قیس بالای منبر رفت، پس از حمد و ثنای الهی گفت: ای مردم، حسین علیه‌السلام بهترین خلق خدا، فرزند فاطمه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله است، من از جانب او به سوی شما آمده‌ام، دعوت او را

اجابت کنید و به او ملحق شوید، سپس ابن زیاد، پدرش و بنی‌امیه را لعنت کرد و برای علی علیه السلام و حسن و حسین علیهم السلام استغفار کرد و درود و رحمت فراوان فرستاد. ابن‌زیاد چنان خشمگین شد که دستور داد جلادها قیس را بالای دارالاماره برده از همان بالا او را به زمین انداختند و شهید کردند و سر از بدنش جدا کردند. کاروان امام که از منزلگاه حاجز بیرون آمده بود، در مسیر حرکت با کاروانی از کوفه روبه‌رو شدند دربارهٔ سرنوشت قیس پرسیدند، کاروانیان گفتند: قیس به دست ابن‌زیاد کشته شد. امام وقتی این خبر را شنید، فرمود: انا لله وانا الیه راجعون، سپس گریست و در حال گریه، عرضه داشت: «اللهم اجعل لنا و لشیعتنا منزلاً کریماً واجمع بیننا و بینهم فی مستقرّ رحمتک انک علی کل شیئی قدیر»<sup>۱</sup>؛ در گذشته همین جمله را در مورد خبر شهادت هانی بن عروه نیز بر زبان جاری کرده بود که نشانهٔ شیعهٔ واقعی بودن هانی و قیس است. خوشا به حال آنان که امام زمانشان آنها را به عنوان شیعهٔ خود بپذیرد و در حق آنان دعا کند که خداوند جایگاه با کرامتی به آنان عطا کند و میان امامان و آنان در قرارگاه رحمت خویش (بهشت خداوند) جمع نماید.

امامی که وقتی مردی به حضرتش عرض کرد: یا بن رسول الله انا من شیعتمکم؛ من از شیعیان شمایم. حضرت فرمود:

اتق الله و لا تدعین شیئا یقول الله لک کذبت... ان شیعتنا من سلامت قلوبهم من کل غش و غلّ و دغلّ و لکن قل انا من موالیکم و محبّیکم؛<sup>۲</sup>

۱. تنقیح‌المقال فی علم رجال: ج ۲، ص ۲۴.

۲. بحارالانوار: ج ۶۵، ص ۱۵۶.



از خدا بترس و ادعایی نکن که خدا بگوید: دروغ می‌گویی! همانا شیعه ما کسانی هستند که قلوبشان از هر حيله و تزویر و نفاق و دورویی سالم باشد، بلکه تو بگو: من از موالیان و دوست‌داران شما هستم.

همین امام در مورد قیس و مانند او به صراحت او را شیعه خود می‌شمارد. در جای دیگری از تاریخ دارد، وقتی خبر شهادت قیس به حضرت رسید، مردم را جمع کرد و خبر را اعلام نمود، سپس اذن عام داد که هرکس خواهد از همراهی با امام منصرف شود. (آری امام نمی‌خواهد کسانی با ذره‌ای نارضایتی در این مسیر الهی حرکت کنند، بنابراین هر چه قضیه جدی‌تر بود و آن روی سکه خود را نشان می‌داد که سرانجام این حرکت شهادت است، امام هم جدی‌تر از همراهان می‌خواست تصمیم بگیرند و اگر اهل جانبازی نیستند، برگردند)

**گفت ای گروه هر که ندارد هوای ما سر گیرد و برون رود از کربلائی ما**

وقتی حضرت اجازه داد که کسانی برگردند، گروه زیادی که به طمع مال و منال و جاه و مقام در بین راه به امام ملحق شده بودند، از امام جدا شدند و به راست و چپ متفرق شدند و تنها کسانی که از مکه با حضرت همراه بودند ماندند، حضرت می‌خواست آنان با اختیار و بصیرت راه سرنوشت خود را انتخاب کنند و تنها کسانی که آماده شهادت هستند، با امام باشند.

### درس‌هایی از سرگذشت قیس

**الف) ایمان واقعی او به امام حسین علیه السلام و راه امام:** وجود او لبریز از ایمان بود که وقتی دستگیر شد؛ اولاً: نامه را بلعید تا نام یاران امام فاش نشود، ثانیاً: با شهامت تمام با ابن‌زیاد برخورد کرد، ثالثاً: وقتی منبر رفت، آن‌گونه ابن‌زیاد، پدرش و یزید را به سخره گرفت و بر حسین، پدرش و برادرش درود فرستاد.

آری، او مصداق واقعی این آیه شریفه است که در هنگام خطر نه تنها ایمانش متزلزل نشد، بلکه بر ایمان او افزوده شد.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدِ جَمَعُوا لَكُمْ فَآخِشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ  
إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ.<sup>۱</sup>

**ب) شیعه واقعی بودن:** که به تایید امام علیه السلام رسید و این خود باب مفصلی است که شیعه واقعی کیست که سراپا تسلیم امر امامش باشد، بنابراین در روایات ما شیعه امیرمؤمنان را، حسن، حسین، سلمان، ابوذر و امثال اینان دانسته‌اند.

## حیب بن مظاهر

هنگامی که به کربلای معلی و حرم مطهر حضرت اباعبدالله مشرف می‌شویم، در بالای سر حضرت، با فاصله چند قدم، با ضریح پیرمردی نورانی به نام حیب بن مظاهر اسدی روبه‌رو می‌شویم که می‌گویند: او چون بزرگ قوم خویش بود و در میان طایفه بنی‌اسد جایگاه ممتازی داشت، به احترام او در بالای سر امام دفن شد. حیب از اشراف کوفه است و از کسانی است که برای امام حسین علیه السلام نامه نوشته و حضرت را به کوفه دعوت کرده بود و تا آخرین نفس پای عهد و پیمانش وفادار ماند.

علامه مامقانی رحمته الله علیه در رجالش می‌نویسد:

حال این مرد مشهورتر از آن است که نیاز به بیان و اقامه برهان داشته باشد. او از خواص اصحاب امیرمؤمنان و از کسانی است که به برکت مکتب امیرمؤمنان صاحب علم منایا و بلایا، (از علوم غربیه که از سرنوشت خویش و حتی از مکان و زمان مرگ خویش آگاه بود) او همنشین و هم‌راز میثم تمارها و رشید هجری‌ها بود،

سپس مامقانی رضی الله عنه دعای بزرگی می‌کند و می‌گوید:

«حسرنّا الله معه فی دار القرار بحق الاثمه الاطهار»؛

خدا را به حق امامان پاک سوگند می‌دهد که در جهان آخرت، ما را با حبیب محشور کند.

او می‌نویسد:

حبیب یکی از هفتاد مرد بزرگ تاریخ است که با همهٔ وجود، امام حسین رضی الله عنه را یاری کردند و در این مسیر با کوه‌های آهن (شمشیرهای سی هزار نفر دشمن) برخورد کردند و با سینه‌ها به استقبال نیزه‌ها و با چهره‌ها به استقبال شمشیرها رفتند. این در حالی بود که مرتب از سوی جبههٔ دشمن بر آنان امان‌نامه عرضه می‌شد و پیشنهاد مال و منال داده می‌شد؛ ولی آنان امتناع می‌کردند و شعارشان این بود: «لا عذر لنا عند رسول الله ان قتل الحسين و منا عين نظرف حتی قتلوا حوله»؛ فردای قیامت در پیشگاه پیامبر هیچ عذری نداریم، اگر حسین کشته شود؛ ولی چشمان ما پلک زند و باز و بسته شود (کنایه از اینکه ما زنده باشیم و نفس بکشیم) این را گفتند و بر سر آن ماندند تا در اطراف امام حسین رضی الله عنه کشته شدند و ستارگان منظومهٔ شهادت بر گرد خورشید خونین و سرخ این منظومه بلند، در خون خود شناور شدند که «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ»!

در عظمت حبیب همین بس که امام حسین علیه السلام جداگانه به شخص او نامه‌ای نوشت: از حسین بن علی به حبیب بن مظاهر، مرد فقیه و دانشمند! ای حبیب تو خویشاوندی ما را با رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌دانی و ما را نیک می‌شناسی، تو مرد آزاده و غیوری هستی، به ما ملحق شو تا رسول خدا در قیامت پاداشت دهد. حبیب دعوت امام را لبیک گفت و شبانه با رفیق گرمابه و گلستان خویش، مسلم بن عوسجه به همراه برادرش علی و غلامش از بیراهه خود را به امام رساندند و در رکاب امام به شهادت رسیدند. در صحنه‌ای دیگر: وقتی حضرت، لشکر - به تعداد و شماره اندک؛ ولی در واقع بزرگ‌ترین لشکر الهی - خود را منظم می‌کرد، فرماندهی قلب سپاه را به برادرش عباس بن علی داد، پرچم‌دار جبهه راست جناب زهیر بن قین شد، جانب چپ سپاه بی‌پرچمدار ماند، هرکس آرزو می‌کرد امام علیه السلام او را پرچمدار جانب چپ کند؛ ولی حضرت فرمود: صاحب پرچم در راه است و به زودی خواهد آمد. طولی نکشید که حبیب از گرد راه رسید و امام با اشاره به حبیب فرمودند: این مرد، فرمانده سمت چپ سپاه من است.<sup>۱</sup>

در شب عاشورا [شب سرنوشت] حبیب را دیدند که از خیمه خویش خارج شده و خندان است، یکی از یاران امام به او گفت: برادر! این زمان، ساعت خنده نیست، چرا می‌خندی؟ حبیب گفت: کدام جایگاه سزاوارتر از این لحظات برای سرور و شادمانی، سوگند به خداوند، جز این نیست که این طاغیان با شمشیرها به سوی ما حمله کنند و ما به شهادت رسیم و خود را در آغوش پریان بهشتی بینیم. حبیب کهنسال، شب عاشورا جوانی و پایکوبی می‌کند، نیروی ایمان، پیران را جوان می‌کند و به میدان نبرد می‌فرستد که اصحاب کهب پیرانی بودند که در سایه ایمان، جوان‌روح شده بودند و قرآن از آنان به «فتیه» تعبیر می‌کند.

هر چند پیر و خسته دل و ناتوان شدم هر گه که یاد روی تو کردم جوان شدم حبیب روز عاشورا به هنگام وداع با امام حسین علیه السلام گفت: ای مولای من! به خدا سوگند دوست دارم نمازم را در بهشت بخوانم و سلام شما را به جدتان برسانم. پس از خداحافظی وارد جنگ شد و بنا به نقل، ۶۲ نفر از دشمن را به هلاکت رساند تا خود شهید شد. وقتی بر زمین افتاد، آثار حزن و شکستگی در چهره امام نمایان شد؛ زیرا حبیب پرچمدار جانب چپ لشکر بود. امام به بالین او آمد و فرمود:

لله درگ یا حبیب لقد كنت فاضلاً تختم القرآن في ليله واحده؛  
ای حبیب خداوند به تو جزای خیر دهد، همانا تو مرد با فضیلتی  
بودی که در یک شب یک ختم قرآن می‌کردی.<sup>۱</sup>

### چند خاطره از حبیب

#### ۱. نافع بن هلال می‌گوید:

شب عاشورا امام حسین علیه السلام از خیمه بیرون آمد، من هم دنبال حضرت می‌رفتم تا وارد خیمه خواهرش زینب شد، من بیرون منتظر ماندم، شنیدم زینب به برادرش می‌گوید: آیا اصحاب خود را امتحان کرده‌ای؟! من نگرانم که نکند به هنگام خطر تو را تنها بگذارند! امام علیه السلام فرمود: سوگند به خدا آنان را آزمودم، دیدم همه استوار و آماده هستند و اشتیاق آنان به مرگ؛ مانند اشتیاق کودک به پستان مادر است. نافع گوید: وقتی این سخنان را از

زینب علیها السلام شنیدم، گریه‌کنان نزد حبیب آمدم و جریان نگرانی زینب علیها السلام را به او گفتم. حبیب گفت: سوگند به خدا اگر انتظار فرمان امام نبود، هم اکنون شمشیر می‌کشیدم و به سوی دشمن حمله می‌کردم، پس اصحاب را جمع کرد و به صورت دسته‌جمعی کنار خیمه‌های بانوان رفتند و صدا زدند ای گروه بانوان و حرم‌های رسول خدا صلی الله علیه و آله! این شمشیرهای جوانمردان شما است که سوگند یاد کرده‌اند غلاف نکنند؛ مگر اینکه گردن دشمنان را بزنند، این نیزه‌های جوانان شما است که قسم خورده‌اند زمین نیفکنند؛ مگر اینکه به سینه‌های دشمنان شما فرو کنند، بانوان گریستند و گفتند: ای پاکبازان! از حریم دختران رسول خدا حمایت کنید و دریغ نورزید.<sup>۱</sup>

۲. علامه مامقانی در رجالش می‌نویسد:

روزی طایفه بنی‌اسد در مجلسی جمع بودند. میثم تمار و حبیب بن مظاهر در حالی که سوار بر اسب بودند، با یکدیگر ملاقات کردند و به‌قدری به هم نزدیک شدند که گردن‌های اسب‌ها کنار هم قرار گرفت، سپس حبیب خطاب به میثم گفت: گویا پیرمردی را می‌بینم که «اصلع» است؛ یعنی جلوی سرش خالی از مو است، دارای شکم ضخیم و بزرگی است، در دارالرزق خربزه‌فروشی می‌کند و در راه محبت اهل بیت پیامبرش به دار آویخته شده و شکم او را دریده‌اند! [منظورش میثم بود] در مقابل میثم به حبیب گفت: من مردی سرخ‌روی را می‌شناسم که

برای یاری فرزند دختر رسول خدا قیام می‌کند و کشته می‌شود و سر او را در کوچه‌های کوفه می‌گردانند [مرادش حبیب بود] این جملات میان آن دو رد و بدل شد و از هم جدا شدند و رفتند.

آن دسته از بنی‌اسد که آنجا بودند با خود گفتند: دروغ‌گوتر از اینان ندیده‌ایم، راوی می‌گوید: هنوز مجلس به هم نخورده بود و بنی‌اسد متفرق نشده بودند که رشید هجری از راه رسید و از میثم و حبیب پرسید؟ آنان جریان را تعریف کردند. رشید گفت: خدا میثم تمار را رحمت کند، او مطلبی را فراموش کرده بگوید و آن اینکه هرکس سر حبیب را به کوفه آورد، صد درهم پاداش می‌گیرد. این را گفت و رفت. در ادامهٔ روایت گفته‌اند، طولی نکشید که همهٔ خبرها محقق شد، میثم را دیدیم که بر در خانهٔ عمر بن حریث به دار آویخته شده و سر حبیب را که در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسیده بود، به کوفه آوردند.<sup>۱</sup>

**برخی از ویژگی‌های مهم حبیب که سرمشق برای همگان است:**

۱. فقاقت در دین که در نامهٔ امام حسین علیه السلام به حبیب به آن تصریح شده‌است.

۲. انس با قرآن، در حدی که شبی یک ختم قرآن داشت.

۳. عشق، ایمان، فداکاری و وفاداری او.

۴. یقین او و چشم باطن و آگاهی از علوم غریبه به برکت تعلیم امیرمؤمنان

و ....



## مسلم بن عوسجه اسدی

مکتب عاشورا و مدرسه کربلا تنها مدرسه‌ای است که از کهنسال‌ترین انسان‌ها تا خردسال‌ترین آنان، سرباز و شاگرد و جانباز دارد، از هانی بن عروه، حبیب بن مظاهر و یار دیرین و رفیق گرمابه و گلستان او مسلم بن عوسجه گرفته تا بزرگسالان و میانسالانی؛ چون قمر منیر بنی‌هاشم و برادرانش، جناب زهیر، بریر و... تا جوانان رشیدی؛ همچون حضرت علی اکبر تا نوجوانانی؛ مثل حضرت قاسم بن الحسن تا کودکانی؛ مثل عبدالله بن الحسن و تا خردسال‌ترین سرباز تاریخ بشر که در گهواره، آگاهانه به ندای غربت پدر (هل من ناصر ینصرنی، هل من معینی یعینی، هل من ذاب یدب عن حرم رسول الله) لبیک گفت و خون پاکش را نثار کرد و بزرگ بزرگان عالم و باب الحوائج الی الله شد. یکی از شاگردان مدرسه حسینی مسلم بن عوسجه است.

سوابق درخشان او را علامه مامقانی رحمته الله علیه این گونه یاد می‌کند:

مسلم بن عوسجه اسدی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و از کسانی است که پیامبر را درک نموده و به چشم دیده‌اند، او مردی شجاع و بی‌باک بود و در غزوات و فتوحات اسلامی نام و

آوازه‌ای دارد، مردی با شرافت، انسانی اهل عبادت و بندگی و اهل قرائت قرآن بود و در سرزمین طف در رکاب امام حسین علیه السلام به شهادت رسید.<sup>۱</sup>

در روز عاشورا در حمله‌های تن به تن، اولین نفر داوطلب شد و به خدمت امام زمانش شرفیاب شد و اذن میدان گرفت، با امام وداع کرد و گفت: السلام علیک یابن رسول الله، حضرت پاسخ دادند: وعلیک السلام ونحن خلفک؛ خداحافظ! تو رفتی و ما پشت سر خواهیم رفت.  
به نوشتهٔ مقتل مقرر<sup>۲</sup>:

وی مدتی به قتال با دشمنان امام حسین علیه السلام پرداخت، کولاک کرد، گرد و غبار فضای اطراف او را پوشانده بود، به هنگامی که فروکش کرد، دیدند مسلم نقش بر زمین شده است؛ ولی هنوز رمقی دارد، در مورد جانبازان دیگر، این هم‌زمان او بودند که پیکر مطهرش را به سوی خیمه‌ها حمل می‌کردند؛ ولی در مورد اندکی از یاران، به احترام آنان، خود امام علیه السلام بر بالین آنان حاضر می‌شد.

یکی از این افراد مسلم بن عوسجه است که امام به سوی او رفت، در حالی که دوست دیرین مسلم؛ یعنی حبیب هم امام را همراهی می‌کرد، وقتی امام

۱. همان: ج ۳، ص ۲۱۴.

۲. مقتل الحسین مقرر: ص ۲۹۷.

به بالین سر مسلم رسید، برایش طلب رحمت نمود و این آیه را تلاوت کرد: ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ فَمِنْهُمْ مَن قَضَىٰ نَحْبَهُ وَمِنْهُمْ مَن يَنْتَظِرُ وَمَا بَدَّلُوا تَبْدِيلًا﴾؛ حبیب جلو آمد و به مسلم گفت: به خاک افتادنت برای من گران است، ای مسلم تو را مژده باد به بهشت، مسلم در لحظات شهادت با صدای ضعیف گفت: خدا به تو بشارت خیر دهد، تو را وصیت می‌کنم به این امر - و به امام علیه السلام اشاره کرد - مبادا او را تنها بگذاری، جانت را نثارش کن! حبیب در پاسخ گفت: به پروردگار کعبه سوگند که چنین خواهم کرد. در اینجا روح مطهر مسلم بن عوسجه از قفس خاکی تن تا اوج افلاک پر کشید و در کنار عرش الهی با عرشیان دمساز شد.

در عظمت مسلم همین بس که حضرت امام عصر ارواحنا فداه در زیارت ناحیه مقدسه می‌فرماید: سلام بر مسلم بن عوسجه اسدی، همان کسی که وقتی امام حسین علیه السلام در شب عاشورا اذن انصراف داد و فرمود: هرکس می‌خواهد برود، برود، من بیعت خویش را از شما برداشتم، از جای برخاست و عرضه داشت: آیا دست از شما برداریم و شما را در این بیابان تنها بگذاریم؟ در این صورت در پیشگاه خدا در رابطه با ادای حق شما چه عذری خواهیم داشت؟ نه، به خدا سوگند! از تو جدا نمی‌شوم تا اینکه نیزه‌ام را در سینه این ناپاکان فرو برم و تا قائمه شمشیرم در دستم می‌چرخد به آنان حمله کنم و اگر سلاحی نداشتم که بجنگم، با سنگ با آنان مقاتله می‌کنم! نه، به خدا قسم! از تو جدا نمی‌شویم تا زمانی که خدا بداند که ما صداقت داریم و اگر رسول خدا صلی الله علیه و آله غایب است؛ ولی غیبت او را با دفاع از شما جبران کنم، سوگند به ذات حق، اگر می‌دانستم که

کشته می‌شوم، سپس زنده می‌گردم، سپس سوزانده می‌شوم، سپس زنده می‌شوم، سپس قطعه قطعه می‌شوم و هفتاد بار این کارها تکرار می‌شود، باز هم از تو جدا نمی‌شدم تا در پیشگاه تو جانبازی کنم تا چه رسد به اینکه یک بار بیشتر نیست که کشته شوم و به کرامت بی‌پایان و ابدی خداوند نائل گردم.<sup>۱</sup>

اصل جریان چنین است: حضرت سجاد علیه السلام می‌فرماید:

من بیمار بودم، خیمه‌ام نزدیک خیمه پدر بود، آن شب نزدیک شدم، دیدم

پدرم می‌گوید:

اثنی علی الله احسن الثنا و احمده علی السراء و الضراء اللهم انی

احمدک علی ان اکرمتنا بالنبوه و علمتنا القرآن و فقّهتنا فی

الدین و جعلت لنا اسماعاً و افئده و لم تجعلنا من المشرکین؛

خداوندا زیباترین ثناها و ستایش‌ها در برابر ذات پاک تو است،

تو را بر تمام خوشی و سختی‌ها سپاس می‌گویم، بارالها من تو

را بر این نعمت‌ها حامدم. ما را با نبوت پیامبرت کرامت

بخشیدی، به ما قرآن آموختی، ما را فقیه در دین قرار دادی و

برای ما گوش‌ها و قلب‌ها قرار دادی و ما را از مشرکان قرار

ندادی. [آری دقت و تامل در این نعمت‌های بزرگ درس عالی

مکتب حسین است و اینها نعمت‌های قابل ستایش است و

نعمت‌های مادی با همه عظمتش در برابر اینها حقیر است.]

سپس امام ادامه داد و فرمود:

اما بعد فانّی لا اعلم اصحاباً اوفی و لا خیراً من اصحابی، و لا اهل بیت ابر و لا اوصل من اهل بیته فجزاکم الله عنی خیراً؛ همانا یارانی باوفا تر از یاران خویش و اصحابی بهتر از اصحاب خود سراغ ندارم و نیز اهل بیته نیکوکارتر و دارای صله هم بهتر از اهل بیت خود سراغ ندارم، خداوند از جانب من به تمام شما جزای خیر دهد.

سپس فرمود:

الا وائی لاظنّ انه آخر یوم لنا من هولاء الا وائی قد اذنت کم فانطلقوا جمیعاً فی حلّ لیس علیکم منی ذمام هذا اللیل قد غشیکم، فاتخذوه جملاً...؛

آگاه باشید که امشب و فردا آخرین روزی است که در دنیا زندگی می‌کنیم، من به همه شما اجازه دادم و بیعت خویش از شما برداشتم، بروید و از تاریکی شب استفاده کنید و آن را مرکب قرار دهید و از وادی خطر دور شوید و خود را نجات دهید...<sup>۱</sup>

اینجا بود که بنی‌هاشم و اصحاب یکی پس از دیگری اعلان وفاداری کردند و یکی از آنان مسلم است که آن جملات بلند را در وفاداری به راه امام علیه السلام گفت و بر سر گفته‌هایش ماند تا به شهادت رسید. سلام خدا بر مسلم، روزی که از

۱. سخنان حسین بن علی علیه السلام: ص ۱۶۶.

مادر زاده شد، سلام خدا بر او روزی که با افتخار به شهادت رسید و سلام خدا بر او روزی که با عزت و سربلندی برانگیخته خواهد شد.

### درس‌های مهم مکتب مسلم

الف) ایمان عمیق و ژرف و راستین او و باورش به مبدأ و معاد و مسیر امامش امام حسین علیه السلام.

ب) عشق و ارادت او به خاندان حسین و ولایت‌مداری او.

ج) تکلیف‌محوری مسلم که جز به انجام وظیفه الهی و جلب رضایت خدا و رسول و امام به چیزی نمی‌اندیشید.

د) بندگی او که هرکس به هر جا رسید در سایهٔ بندگی رسید.

در وصیت‌نامهٔ شیخ حسنعلی اصفهانی رحمته الله علیه به فرزندش می‌خوانیم: «بالتقوی

بلغنا ما بلغنا» و او این را از امامش آموخته که امیرمؤمنان در وصیت‌نامه‌اش

می‌فرماید: او صیكما و... بتقوی الله و نظم امرکم.

ه) انس مسلم با قرآن کریم که مرام مردان بزرگ تاریخ اسلام است و

آیه‌ایهٔ قرآن را به عنوان درس‌های زندگی قرار داده‌اند.

و) استقامت او در راه خدا که تا پای جان حاضر است قتال کند و چنین هم

کرد.

## حربن یزید ریاحی

شیخ مفید در ارشاد<sup>۱</sup> می‌نویسد:

کاروان امام حسین علیه السلام از منزل‌گاه شراف حرکت کرد، به هنگام سحر امام علیه السلام به جوانان فرمان داد: امروز هرچه در توان دارید، آب بردارید و مشک‌ها را پر کنید [گویا امام علیه السلام می‌دانست که امروز مهمان دارد، مهمانی که در ظاهر در صف دشمنان است؛ ولی عاقبت به خیر است] کاروان همچنان پیش می‌رفت تا نزدیک ظهر به سوی کوفه در حرکت بودند. ناگاه مردی از یاران امام تکبیر گفت: حضرت پرسید: چرا «الله‌اکبر» گفتی؟ گفت: از دور نخلستانی از خرما می‌بینم. عده‌ای گفتند: به خدا سوگند ما تاکنون در این مکان حتی یک درخت خرما ندیده‌بودیم. حضرت فرمود: دقیق نگاه کنید! چه می‌بینید؟ گفتند: اینها گردن‌های اسبان است که در کنار هم شبیه نخلستانی وانمود می‌کند. طولی نکشید حربن‌یزید ریاحی با هزار سوار مجهز، در برابر امام و یارانش ظاهر شدند و راه را بر امام بستند. آنان خود و اسب‌هایشان به شدت تشنه بودند! به فرمان امام خود آنها و مرکب‌هایشان سیراب شدند و تا آخرین نفر از آن آب‌ها نوشیدند. هنگام نماز شد، حجاج بن مسروق مؤذن امام به امر امام اذان گفت. امام آماده

---

۱. ارشاد شیخ مفید: ص ۷۶.

نماز شد و به حر فرمود: مایلی تو با سربازانت نماز بگذار؟ حر ادب و احترام کرد [گویا نمک‌گیر شده بود و شرمندهٔ محبت حسین و یارانش بود] و عرض کرد: خیر، شما جلو بایستید و ما همگی به همراه یارانت به شما اقتدا می‌کنیم و با شما نماز می‌خوانیم. پس از نماز گفتگویی صورت گرفت، امام علیه السلام به یارانش فرمود: برمی‌گردیم مدینه، حر با هزار سوار مانع شد و راه را بر امام بست، حضرت فرمود: تکلتک امک ما ترید؛ مادرت در عزایت بگریید، چه می‌خواهی؟ حر باز هم ادب کرد و عرض کرد: اگر غیر از تو در تمام عرب، کسی نام مادرم را می‌برد، ساکت نمی‌شدم، من نیز نام مادرش را می‌بردم و می‌گفتم: مادرش به عزایش بنشیند؛ ولی به خدا سوگند! به خود اجازه نمی‌دهم جز به نیکی از مادرت یاد کنم.

دو لشکر به موازات هم آمدند تا سرزمین کربلا و تا روز عاشورا، صبح آن روز که جنگ حتمی شد و حر مشاهده نمود که لشکر شام و کوفه مصمم‌اند با حسین جنگ کنند، آمد نزد عمرسعد و گفت: عمر آیا می‌خواهی با این مرد [حسین علیه السلام] جنگ کنی؟ ابن‌سعد لعین گفت: آری، به خدا سوگند جنگی خواهیم کرد که کمترین آن، جداشدن سرها از بدن و بریدن و قطع کردن دست‌ها و... است، حر به همراه مردی به نام قره که غلامش بود، کنار کشید و به او گفت: قره، آیا اسب خود را آب داده‌ای؟ گفت: نه، حر گفت: نمی‌خواهی اسبت را سیراب کنی؟ او گفت: گمان کردم حر به این بهانه می‌خواهد از لشکر دور شود؛ ولی تمام بدنش می‌لرزد، گفتم: به خدا قسم! اگر از ما می‌پرسیدند شجاع‌ترین اهل کوفه کیست؟ ما تو را معرفی می‌کردیم، این چه لرزه‌ای است بر اندامت افتاده؟ حر گفت: به خدا سوگند خود را میان بهشت و جهنم مخیر و مردد می‌بینم [اگر در لشکر ابن‌سعد بمانم، جهنم سرنوشت حتمی من است و اگر به امام حسین ملحق شوم، بهشت برین جای من است]

سپس قسم خورد که هرگز چیزی را [مقام و ثروت و...] بر بهشت ترجیح نخواهم داد، حتی اگر قطعه‌قطعه شوم و سوزانده شوم، سپس اسب خود را به



سمت امام حسین علیه السلام هی کرد و به حضرت ملحق شد. با یک دنیا شرمندگی عرض کرد: جانم به قربانت ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله منم حر بن یزید ریاحی، همان کسی که با هزار سوار راه را بر شما بستم و مانع شدم از اینکه به مدینه جدتان برگردید، من گمان نمی‌کردم که این جمعیت پیشنهاد شما را رد کنند، یابن رسول الله از کاری که کرده‌ام پشیمانم، آیا توبه‌ام پذیرفته است؟ امام حسین علیه السلام با آغوش باز و چهره گشاده فرمود: آری، خدا توبه‌ات را می‌پذیرد، از مرکب پایین آی، طبق نقل شیخ مفید در ارشاد: حرّ عرض کرد: اجازه دهید سوار باشم تا پیاده و فی الحال به جنگ این قوم بروم و خوب می‌دانم که فرجام کارم به نزول از مرکب می‌انجامد و نقش بر زمین خواهم شد. امام حسین علیه السلام فرمودند: خدایت رحمت کند، هر کاری خودت صلاح می‌دانی انجام بده، او که به همراه خود، برادرش مصعب، فرزندش علی و غلامش قره آمده بود، نخست آنان را به میدان فرستاد تا به شهادت رسیدند، سپس خود حر وارد عمل شد و جنگ نمایانی کرد و بیش از چهل نفر را به هلاکت رساند تا خودش نقش بر زمین شد، یاران امام پیکر نیمه جان او را به حضور امام آوردند، امام خون صورت حر را پاک کرد و دستمالی به زخم سر بست و فرمود:

انت الحر كما سمّتك امّك و ات الحر في الدنيا و الاخره؛

تو به حق شایسته نام حر هستی و به درستی مادرت نام تو را حر گذاشته [گویا امام آن سخن اولین برخورد را که به حر گفته بود کنترلکنک امک جبران نمود] تو در دنیا و آخرت آزاده‌ای.

روز سیزدهم محرم و سوم شهادت امام و یارانش، امام سجاد علیه السلام آمد و بدن‌های شهیدان را دفن کرد، فرمود: با من بیایید تا کنار پیکر حر برویم، وقتی

نگاه حضرت به بدن مطهر حر افتاد فرمود:

اما انت فلقد قبل الله توبتك و زاد في سعادتك ببذلک نفسک  
امام ابن رسول الله؛

اما تو [ای حر] قطعاً خداوند توبهات را پذیرفت و بر سعادت و  
خوشبختی تو افزود و این همه به خاطر این بود که جانت را در  
پیشگاه پسر پیامبر بذل کردی و تقدیم امام نمودی<sup>۱</sup>.

سؤال: چرا روز اول، حر راه را بر امام و یارانش بست؟

برخی این را به‌عنوان نقطهٔ ضعفی برای حر می‌دانند و کار او را محکوم  
می‌کنند؛ ولی ابن جریر طبری در تاریخش آورده که حر در مقام عذرخواهی از  
امام حسین علیه السلام عرض کرد: من با خودم می‌گفتم فعلاً آرام‌آرام حرکت می‌کنم و  
پاره‌ای از اوامر کوفیان را اطاعت می‌کنم تا گمان نکنند که من از اطاعت آنان  
خارج شده‌ام؛ ولی وقتی خود آنان با امام برخورد کنند و امام پیشنهاد برگشتن به  
مدینه را بدهد، آنها می‌پذیرند و قضیه ختم به خیر می‌شود، سپس قسم خورد که  
اگر می‌دانستم آنان پیشنهاد امام را نمی‌پذیرفتند، از اول به سمت امام حرکت  
نمی‌کردم و آنچه را مرتکب شدم، نمی‌شدم.

در نقلی آمده: هنگامی که حر از کوفه خارج می‌شد، منادی از پشت سر ندا  
داد: ای حر! مژده باد تو را به بهشت. حر می‌گوید: تعجب کردم و هر چه پشت  
سرم را نگاه کردم، کسی را ندیدم، سبط بن جوزی می‌گوید: وقتی حر این قصه  
را برای امام حسین علیه السلام تعریف کرد، حضرت فرمود: آن منادی خضر است که  
آمده بود تا تو را بشارت دهد. مامقانی رحمته الله می‌نویسد: حر بن یزید ریاحی همان

کسی است که خداوند پایان کارش را به سعادت و شهادت ختم کرد و مصداق این کلام نبوی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شد: تفکر ساعه خیر من عبادہ سبعی سنه؛ یک ساعت فکر کردن از عبادت هفتادساله بهتر است<sup>۱</sup>.

### درس‌هایی از مکتب حر

**الف) تعظیم شعائر الهی** انسان را عاقبت به خیر می‌کند، از بارزترین مصادیق شعائر الهی، وجود نازنین امام حسین و صدیقۀ طاهره است و حر ادب و احترام کرد و نام مادر امام را به بی‌حرمتی نبرد و چه بسا همین زمینۀ نجات او شد. بنابراین توصیه شده که اگر هم گناه می‌کنید؛ ولی پردۀ نازکی از تقوی در وجودتان باشد و تمام پرده‌ها را ندرید و تمام پل‌ها را پشت سر خود خراب نکنید و راهی برای بازگشت باز بگذارید و نگویید: آب که از سر گذشت چه یک متر چه صد متر.

**ب) ارزش فکر کردن** که گاه لحظه‌ای اندیشه، سرنوشت انسان را دگرگون می‌کند و او را از عمق جهنم تا اوج بهشت بالا می‌برد. بیشتر گناهان از حاکمیت هوی و هوس سرچشمه می‌گیرد و اگر کسی عقل را بر وجودش حاکم کند، اقدام به گناه نمی‌کند، به همین جهت امیر بیان فرمود: «قاتل هواک بعقلک»؛ با شمشیر بران عقل و خرد، گردن هوای نفس را بزن که اگر نرنی، او تو را خواهد زد.

**ج) توبه واقعی:** ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا تَوْبُوا إِلَى اللَّهِ تَوْبَةً نَّصُوحًا﴾ حر واقعاً از گذشته‌اش توبه نمود و نه تنها خداوند گذشته‌اش او را پاک کرد، بلکه ﴿يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ﴾.

۱. تنقیح‌المقال فی علم رجال: ج ۱، ص ۲۶۱-۲۶۰.

د) از خود گذشتگی: آنان که وقتی فهمیدند اشتباه کرده‌اند و راه خطا رفته‌اند، بر طبل استکبار و لجاجت نمی‌کوبند که مسیر شیطانی است و او رئیس مستکبران است، بلکه هوای نفس خود را زیر پا له می‌کنند و خود را خاک می‌کنند و می‌شکنند. حس خود را میان بهشت و جهنم مخیر دید و بهشت ابدی را با خوشی چند روزه دنیا معاوضه نکرد، برخلاف عمرسعد که مُلک ری تمام وجودش را پر کرده بود و چشمانش از دیدن حقیقت، کور و گوش‌ها از شنیدن حقیقت، کر و قلبش از درک سعادت، مطبوع شده و مهر بطلان خورده بود. حر به حق آزاده بود که شهوات و هواهای نفسانی را کنار گذاشت و روایت می‌گوید: «من ترک الشهوات کان حرّاً».

## زهیر بن قین

زهیر پرچمدار سمت راست لشکر امام حسین علیه السلام بود، جریان زهیر و چرخش ۱۸۰ درجه‌ای او درس‌آموز است و نشان‌گر آن است که انسان این قدر قدرت، اراده و آزادی عمل دارد که در فاصله اندکی از فرش تا عرش بالا رود، چنان که زهیرها بالا رفتند، فضیلهای راهزن از زاهدان و عابدان تاریخ گشتند و بشر حافی‌ها سر حلقه خرقه‌پوشان گردید یا حرکت معکوس داشته باشد و از عرش تا فرش سقوط کند، زمینی شود و در حصار طبیعت بماند و بمیرد و در دل خروارها خاک تاریخ مدفون گردد، چنان که بلعم باعوراها سقوط کردند، برصیصاهای عابد کافر شدند و با سجده بر دشمن قسم خورده انسان جان دادند. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾ ﴿مَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ﴾ زهیر در میان قومش مردی شریف و بزرگوار بود، در میدان‌های جنگ مردی شجاع و نام‌آور بود.

علامه مامقانی رحمته الله می‌نویسد: 'زهیر بن قین یکی از یاران حسین علیه السلام است که در سرزمین طف به شهادت رسیدند، او در آغاز عثمانی بود؛ از خط ولایت

فاصله داشت] ولی تقدیر چنین رقم زد که در سال شصت هجری [همان سال که امام حسین علیه السلام هم از مدینه به قصد مکه، سپس کوفه خارج شده بود] همراه خانواده و فرزندان به حج رفته بود، در بازگشت از سفر حج، سایه به سایه و با فاصله از کاروان امام حسین علیه السلام حرکت می‌کرد. در یکی از منازل نزدیک هم فرود آمدند، امام حسین علیه السلام از فرصت استفاده کرد، قاصدی در پی زهیر فرستاد تا نزد امام بیاید، زهیر تماهل می‌کرد و مایل نبود برود؛ ولی همسر باایمانی داشت که او را سرزنش کرد [حسین فرزند فاطمه و سبط پیامبر تو را می‌خواند و تو اجابت نمی‌کنی] زهیر تسلیم شد و به خیمهٔ امام حسین علیه السلام درآمد [در این ملاقات چه گذشت؟ امام چه گفت؟ آیا سخنی رد و بدل گشته یا نگاه حسینی مس وجود زهیر را طلا کرد] طولی نکشید که وقتی از خیمهٔ امام بیرون شد، علوی [پیرو مکتب امیر مومنان و شیعهٔ خالص] گردیده بود، چهره نورانی، درخشنده و سفید شده بود، برق شادی در چشمانش نمایان بود، تا رسید به کاروان، فرمان داد خیمه‌اش را برچینند و کنار خیمهٔ امام حسین علیه السلام برپا کنند، طبق این نقل، همسرش را طلاق داد و به او فرمان داد تا به خاندانش ملحق شود و خود همراه رکاب رهبر کاروان عشق شد و در روز عاشورا جنگ نمایانی - که نظیرش تا آن لحظه دیده نشده بود - انجام داد تا به شرف شهادت نائل گردید.

### چند خاطره از این مرد بزرگ

الف. شیخ مفید در ارشاد<sup>۱</sup> می‌نویسد:

وقتی شب عاشورا امام حسین علیه السلام بیعت خود را از همه برداشت و اجازه داد که از تاریکی شب استفاده کنید و شب را مرکب قرار دهید و بگریزید که اینان

جز با من با کسی کار ندارند، از کسانی که قیام کرد و سخنرانی کرد و اعلان وفاداری نمود، زهیر است که عرضه داشت:

والله لوددت اني قتلت ثم نشرت ثم قتلت حتى اقتل هكذا الف مره و ان الله تعالى يدفع بذلك القتل عن نفسك و عن انفس هولاء الفتیان من اهل بیتک؛

سوگند به ذات مقدس خداوند! دوست دارم هزار مرتبه در راه تو کشته شوم و دوباره زنده شوم و کشته گردم و خداوند بدین وسیله کشته شدن را از جان تو ای حسین و از جان جوانان از اهل بیت تو دفع کند، نه تنها فدایی تو و پیش مرگ تو، بلکه فدای جوانان بنی هاشم باشم، جانم به فدای علی اکبر، علی اصغر، قاسم بن الحسن و... باد.

ب. علامه مامقانی<sup>۱</sup> می نویسد:

افزون بر شرف شهادت، زهیر مشرف شد به شرف سلام امام عصر عجل الله فرجه الشریف که در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید:

السلام علی زهیر بن القین الجبلی القائل للحسین علیه السلام و قد اذن له فی الانصراف: لا والله لا یکون ذلك ابداً ءاترك ابن رسول الله ﷺ اسیراً فی ید الاعداء وانجو؟ لا ارانی الله ذلك الیوم؛

سلام بر زهیر بن قین بجلی که وقتی امام حسین علیه السلام به او اذن در انصراف داد و فرمود: تو آزادی می توانی برگردی، عرض کرد: نه به خدا قسم چنین چیزی نشدنی است. آیا پسر پیامبر صلی الله علیه و آله را در دست چنگال چشمان اسیر و گرفتار بگذارم و جان خود را نجات دهم؟ هرگز خدا چنین روزی را به من ننمایاند.

ج. وی روز عاشورا چند نوبت از امام اجازه کرد و در برابر لشکر ابن سعد ظاهر شد و آنان را نصیحت کرد و از کشتار با فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله برحذر داشت، سه نوبت سخن گفت؛ ولی دشمن همه کرده کرد، به او ناسزا گفتند، بر یزید و ابن زیاد درود فرستادند که اینها در مقتل مقرر ثبت است. سرانجام امام حسین علیه السلام کسی را فرستاد، او گفت: امام می گوید: برگرد، به جان خودم اگر کلام مومن آل فرعون در نصیحت قومش اثر گذاشت، کلام تو نیز اثر می گذارد. تو این گروه را نصیحت کردی و پیام حق را به آنان ابلاغ کردی، اگر نصیحت و ابلاغ سودمند باشد [و آنان گوش شنوا داشته باشند که ندارد]<sup>۱</sup>

د. مقرر در مقتل خود می نویسد:

نوبت به زهیر رسید، خدمت امام حسین علیه السلام آمد دست بر روی شانه امام گذاشت و با ابیاتی اذن میدان گرفت که چنین است:

اقدم هدیت هادياً مهدياً      فالیوم التی جدک النبیاً  
و حسناً و المرتضی علیاً      و ذا الجناحین الفتی الکمیا

واسد الله الشهید الحیا<sup>۲</sup>

۱. مقتل الحسین مقرر: ص ۳۰۶.

۲. همان.



می‌روم در حالی که به برکت وجود شما هدایت شده‌ام، امروز به ملاقات جدت پیامبر و برادرت حسن علیه السلام و پدرت امیرمؤمنان و عموی شهیدت جعفر طیار و اسدالله شهید حمزه نائل می‌شوم. امام حسین علیه السلام فرمود: من نیز پس از تو به ملاقات آنان خواهم آمد. زهیر وارد میدان شد، رجز خواند و ۱۲۰ نفر را به هلاکت رساند. دیدند در نبرد تن به تن حریف زهیر نمی‌شوند، اطراف او را محاصره کردند و به شهادت رساندند، امام حسین علیه السلام بالای سر او ایستاد و فرمود: هرگز خداوند تو را از رحمت خویش دور نکند و قاتلان تو را، همانان که به شکل میمون و خنزیر مسخ شدند، لعنت کند و سراسر حضور زهیر در کنار حسین تا لحظه شهادت درس‌های زندگی برای انسان‌های طالب حقیقت است. نقطه مقابل زهیر بن قین، عبیدالله بن حر جعفی است که داستان عبرت‌آموزی دارد.

در مقتل مقرر می‌نویسد:

امام در ادامه سفر به یکی از منازل به نام قصر بنی‌مقاتل رسید دید خیمه‌ای برپا است، نیزه‌ای بر زمین فرو برده شده و آسی‌کنار خیمه ایستاده است، پرسید: خیمه از آن کیست؟ گفتند: عبیدالله بن حر جعفی، حضرت موذن خویش حجاج بن مسروق جعفی را فرستاد و از عبیدالله دعوت کرد که به امام ملحق شود. عبیدالله گفت: به خدا قسم از کوفه خارج نشدم، مگر اینکه دیدم هزار هزار برای جنگ با امام و خوارکردن شیعیان او خارج شده‌اند. من یقین دارم حسین کشته می‌شود و یاری من هم فایده‌ای ندارد، افزون بر اینکه دوست ندارم امام مرا ببیند و من او را ببینم. حجاج برگشت، امام علیه السلام خود با عده‌ای از اهل بیت و یارانش رفت، وارد خیمه عبیدالله شد، او احترام کرد، امام را در صدر نشاند و بعدها می‌گفت: هرگز جمال زیباتر از جمال حسین و چشم پرکن‌تر از او ندیدم، حضرت از او دعوت کرد که به یاری بشتابد، او گفت: به خدا قسم من می‌دانم هر کس با شما مشایعت و همراهی کند، در قیامت سربلند و سرافراز است؛ ولی فعلاً آمادگی

مرگ ندارم، اما این اسبی که کنار خیمه دارم، از اسب‌های چابکی است که هر چه را با آن طلب کردم، به چنگ آوردم، هرکس مرا تعقیب کرد، به گرد من نرسید، این اسب را به شما تقدیم می‌کنم [برای روز مبدا که اگر عرصه بر شما تنگ شد، سوار شوید و جان سالم به دربرید] امام فرمود: نه ما را به اسب تو نیازی است و نه به خود تو، سپس این آیه را تلاوت کردند: ﴿مَا كُنْتُ مَتَّخِذَ الْمُضِلِّينَ عَضُدًا﴾ و ادامه دادند: من خواستم گذشته‌های تو را جبران کنم که گناهان بسیاری بر گردن داری؛ ولی یک نصیحت به تو می‌کنم: تا می‌توانی از این منطقه دور شو تا آنجا که شاهد شهادت ما نباشی و فریاد هل من ناصر ما را نشنوی، چرا که اگر کسی بشنود و ما را یاری نکند، خداوند او را به صورت در آتش افکند. امام رفت. می‌گویند: عیب‌الله حر جعفری از اینکه فرصت‌سوزی کرده بود و به یاری امام نرفته بود، پشیمان بود و ابیاتی بر زبان داشت بدین مضمون: تا زنده‌ام حسرت می‌خورم و آن را با خود به گور خواهم برد که به یاری امام نشتافتم، سرانجام هم در آب فرات خودکشی کرد و مرد.<sup>۱</sup>



## عمرو بن قرظہ کعبی انصاری

پدر این مرد از صحابہ رسول خدا ﷺ و از راویان حدیث و از یاران با وفای امیرمؤمنان بود، پدرش؛ یعنی قرظہ بن کعب انصاری در جنگ احد و جنگ‌های دیگر در رکاب پیامبر ﷺ حضور داشت، در زمان امیرمؤمنان همراه مولی در جنگ‌های جمل، صفین و نہروان حضور داشت و جزء پرچمداران لشکر امیرمؤمنان بود، وی از سوی امیرمؤمنان به عنوان استاندار فارس منصوب شد و در سال ۵۱ هجری درگذشت. از این مرد دو فرزند برجای ماند؛ به نام‌های عمرو بن قرظہ و علی بن قرظہ که اولی ضرب‌المثل ایثار و فداکاری شد و شهید راه نماز امام حسین علیہ السلام گردید و دومی ضرب‌المثل شقاوت و بدبختی شد. داستان عمرو بن قرظہ در جلسه بعد همراه با داستان سعید بن عبداللہ حنفی بیان خواهد شد؛ ولی داستان علی بن قرظہ پندآموز است.

او از کوفہ همراه عمر سعد برای جنگ با امام حسین علیہ السلام به کربلا آمدہ بود، وقتی روز عاشورا باخبر شد کہ برادرش عمرو در رکاب امام حسین علیہ السلام کشته شدہ، جلو آمد و امام حسین علیہ السلام را این‌گونه مورد خطاب قرار داد: «یا حسین! یا کذاب ابن کذاب! اغررت اخی، و اضللتہ فقتلتہ»؛ با کمال بی‌شرمی بہ امام جسارت کرد و او را فریب‌دهندہ و گمراہ‌کنندہ برادرش دانست و امام را قاتل

برادر معرفی کرد. حضرت در پاسخ فرمود: «اِنَّی لَم اَغْرر اِخاک و ما اضللتہ و لکن هداه الله و اضلک»؛ من او را فریب ندادم و گمراهش نکردم، این خداست که او را هدایت نمود و تو را گمراه نمود [گمراهی، مجازات است و گرنه ابتدا به ساکن خدا کسی را گمراه نمی‌کند] علی بن قرظه گفت: خدا مرا بکشد، اگر تو را نکشم! شمشیر کشید و به حضرت حمله‌ور شد. نافع بن هلال مذحجی از یاران امام از حملهٔ او ممانعت کرد و نیزه‌ای به پهلوئی او فرو برد که نقش زمین شد، البته دوستانش او را بردند و معالجه کردند و از مرگ نجات یافت؛ ولی همهٔ اینها درس‌ها و عبرت‌های بزرگ تاریخ است که چگونه پدر با آن سوابق درخشان، برادر در رکاب امام حسین علیه السلام؛ ولی خود علی بن قرظه این چنین بدبخت و شقی، این قانون عالم است به تعبیر قرآن ﴿يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَمُخْرِجُ الْمَيِّتِ مِنَ الْحَيِّ﴾.

## سعید بن عبدالله حنفی

ظهر عاشورا فرا رسید، امام تقاضا کرد، جنگ متوقف شود تا نماز بخوانند، دشمن موافقت نکرد و جنگ را متوقف نکرد، امام در وسط میدان با یاران اندک خود به نماز ایستاد، برخی از یاران مقابل امام ایستادند تا نماز حضرت تمام شود و آسیبی به امام نرسد - زهیر، سعید بن عبدالله و عمرو بن قرظۀ انصاری - تیرها، نیزه‌ها، شمشیرها از هر طرف بر آنان فرود می‌آمد، آنان همه را تحمل کردند تا نماز امام تمام شد، تا سلام نماز را داد، سعید نقش بر زمین شد در حالی که می‌گفت:

اللهم العنهم لعن عاد و ثمود و ابلغ نبیک منی السلام و ابلغه ما  
 لقیتم من الم الجراح فانی اردت بذلک ثوابک فی نصره ذریه  
 نبیک.

سپس رو به امام حسین علیه السلام کرد و عرضه داشت: اوفیت یابن رسول الله؟ آیا به پیمان خویش وفا کردم؟ امام فرمود: نعم انت امامی فی الجنة، و قضی نحبہ؛ آری تو در بهشت پیش روی منی. سعید این را شنید و جان به جان آفرین تسلیم کرد، وقتی شمرند، دیدند به جز ضربات کاری که بر پیکرش وارد شده

بود و به جز نیزه‌ها که بر بدنش زده بودند، سیزده تیر بر بدنش اصابت کرده بود<sup>۱</sup>. پس از سعید، عمرو بن قرظه همین سخنان را تکرار کرد و همان جواب را از امام شنید، در شرافت عمرو همین بس که امام زمان در زیارت ناحیه مقدسه می‌فرماید: السلام علی عمرو بن قرظه الانصاری، سپس امام علیه السلام رو کرد به یارانش و فرمود:

یا کرام هذه الجنه قد فتحت ابوابها و اتصلت انهارها و اینعت ثمارها و هذا رسول الله و الشهداء الذين قتلوا فی سبیل الله يتوقعون قدومکم و يتباشرون بکم، فحاموا عن دین الله و دین نبیه و ذبوا عن حرم الرسول<sup>۲</sup>؛

ای انسان‌های با کرامت، این بهشت است که دروازه‌هایش گشوده و رودهایش بهم پیوسته و میوه‌هایش رسید و باطراوت و شاداب گردیده است و این رسول خدا و شهیدان راه پیامبرند که قدوم شما را انتظار می‌کشند و به یکدیگر بشارت می‌دهند، پس از دین خدا و پیامبرش حمایت کنید و از حرم پیامبر دفاع کنید.

یاران یک صدا گفتند:

نفوسنا لنفسک الفداء و دمائنا لدمک الوقاء فوالله لا یصل الیک و الی حرمک سوء و فینا عرق یضرب؛

۱. تنقیح‌المقال: ج ۲، ص ۲۹-۲۸.

۲. مقتل‌الحسین: ص ۲۹۷.

جان‌های ما به فدای جان شما و خون‌های نگه‌دار خون تو باد.  
 به خدا سوگند تا رگی در بدن ما می‌زند [کنایه از اینکه تا نفس  
 و جان در بدن داریم] هرگز دست ناپاکان به تو نخواهد رسید و  
 بدی به تو و حرمت نخواهد رسید.

### درس‌های مهمی از سعید بن عبدالله

**الف) اهتمام به امر نماز:** امام راضی شدند دو تن از یاران اندکشان فدای نماز  
 شوند و شهید راه نماز امام باشند، در اهمیت نماز همین بس که حضرت، شب  
 عاشورا را مهلت گرفت و به برادرش عباس فرمود: ارجع الیهم فان استطعت ان  
 توخرهم الی غدوه و تدفعهم عنّا العشیّه فصلی لربنا اللیله و ندعوه و نستغفره  
 فهو یعلم انّی احبّ الصلوه و تلاوه کتابه و کثره الدعاء و الاستغفار<sup>۱</sup>.

**ب) اهتمام به نماز اول وقت:** امام حسین علیه السلام در ظهر عاشورا راضی نشد،  
 نماز اول وقت به تاخیر افتد و وسط میدان به نماز ایستاد. روایات ما می‌گوید:  
 شیعیان ما را چند جا امتحان کنید؛ یکی از آنها در اوقات نماز است که تا چه قدر  
 محافظت بر امر نماز دارند. امیرمؤمنان در صفین شمشیر می‌زد و به آسمان نگاه  
 می‌کرد. ابن عباس سبب را پرسید؟ حضرت فرمود: می‌خواهم ببینم اگر اول وقت  
 شده دست از جنگ بردارم و نماز بخوانم. ابن عباس عرض کرد: ما فعلا مشغول  
 کارزاریم، چه وقت نماز است؟ نماز که دیر نمی‌شود. حضرت فرمود: ابن عباس،  
 جنگ ما برای اقامه نماز است.

**ج) نماز را به جماعت خواندن:** اصل در نماز این است که به جماعت خوانده  
 شود و عظمت اسلام را به دنیا نشان دهند و اگر کسی بدون عذر در مسجد و

جماعت شرکت نکند، از پاداش بزرگی محروم شده است.  
**(د) وفای به عهد و پیمان:** که تمام یاران امام چنین بودند و برای آنان جلب رضای امام که رضای خدا در آن است، از اهمیت بالایی برخوردار بود.



## عمرو بن جناده انصاری

او به همراه پدر و مادر در کربلا و در جبهه امام حسین علیه السلام حضور دارد. در نخستین حمله که به صورت دسته‌جمعی صورت گرفت، ده‌ها نفر از یاران امام به شهادت رسیدند، یکی از آنان پدر عمرو است، عمرو که در آن روز یازده ساله بود، با گام‌های استوار [در حالی که نوک شمشیرش بر زمین کشیده می‌شد] خدمت امام رسید و اذن میدان گرفت. امام علیه السلام امتناع کردند و اجازه ندادند و فرمودند: این نوجوان پدرش در نخستین حمله شهید شده است، شاید مادرش راضی نباشد. [و او عصای دوران پیری مادر شود] عمرو تا این سخن شنید، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله مادرم به من دستور داده [و با دستان خود لباس رزم بر تنم کرده است] عمر به سرعت وارد میدان شد و رجز خواند و با دو بیت شعر خود را معرفی کرد که در این معرفی، گوی سبقت را از همگان ربود و استادی کرد برای بزرگان یاران؛ چرا که هرکس به میدان می‌رفت، خود را و قبیله‌اش را معرفی می‌کرد؛ ولی این نوجوان ولایی یا به نقلی جوان ۲۱ ساله ولایتمدار، خود را این‌گونه معرفی کرد:

سرور فواد البشیر النذیر

امیری حسین و نعم الامیر

فهل تعلمون له من نظیر

علی و فاطمه و الداه

اگر می‌خواهید مرا بشناسید، من سرباز حسینم! فرمانده من حسین است و چه نیکو امیری است. او کسی است که شادمانی قلب بشیر نذیر [پیامبر گرامی] است [اشاره به روایاتی که از رسول خدا دربارهٔ حسنین علیهم‌السلام وارد شده است] علی و فاطمه پدر و مادر او هستند. آیا در کل عالم نظیری برای حسین سراغ دارید؟<sup>۱</sup> این جوان یا نوجوان، تمام قدر و قیمت خود را در این خلاصه می‌بیند که سرباز جانباز راه امام حسین علیه‌السلام است و این بزرگ‌ترین افتخار او است و گرنه افتخار قومی و قبیله‌ای ارزشی ندارد.

عمرو رجز خواند و شمشیر کشید و وارد جنگ شد، گردبادی از گرد و غبار اطراف او را همچون هاله‌ای از نور فرا گرفته بود، به هنگامی که غبار فرو نشست، سر بریده‌اش را به سمت خیمه مادر پرتاب کردند.

مادر جلو آمد، سر را از زمین برداشت، خون از چهره‌اش پاک کرد و گفت: احسنت یا بنی یا سرور قلبی و یا قره عینی؛ سپس در میان بهت همگان برخاست و سر را به طرف دشمن پرتاب کرد و گفت: ما سری را که در راه خدا داده‌ایم، پس نمی‌گیریم، با سر بریده یک نفر را به درک واصل کرد، سپس حمله کرد و عمود خیمه را از جای کند یا شمشیری برداشت و وارد میدان شد رجز می‌خواند:

أنتی عجوز فی النساء ضعیفه      خاویه بالیه نحیفه  
اضربکم بضربه عنیفه      دون بنی فاطمه الشریفه

در وسط میدان یک زن سالخورده مردانگی می‌کند و هل من مبارز می‌طلبید؛ ولی به امر امام او را به خیمه برگرداندند. آری امام حسین علیه‌السلام مظهر اعتلای غیرت الهی است و غیرتش اجازه نمی‌دهد تا مردان و جوانان زنده هستند، زنان به میدان آن نامردان روند. ولی پس از شهادت حضرت، با خاندانش و سایر بانوان

حرم چه کردند که قبل از آن امام حسین علیه السلام در آخرین وداع گریه کرد و وقتی حضرت زینب پرسید: چرا گریه می کنی؟ فرمود: چرا گریه نکنم، در حالی که به زودی شما را در میان دشمنان در لباس اسیری حرکت می دهند.